

رویکردی انتقادی بر ساختار آموزش مقدماتی قرآن در ایران عصر قاجار

سعید نجفی نژاد

پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت علیهم السلام پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

s.nagafinezhad@gmail.com

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا) ۲۰۰۸-۲۰۲۱ دوره ۱۹ شماره ۷۵ زمستان ۱۴۰۳ صفحه ۱۶۸-۱۴۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۴/۵

چکیده

آموزش قرآن تا اواسط دوران حکومت قاجار با نظامی سنتی اداره می شد که در عین بی نظمی، بسیار فراگیر نیز بوده است. در این دوره، تقریباً در تمامی نقاط کشور آموزش های مقدماتی قرآن برقرار بوده است. نگاه پدیدارشناسانه به ساختار آموزش قرآن حکایت از کمیت بالای مراکز آموزشی که در قالب مکتب خانه ها فعالیت می کردند، دارد. اما در بخش کیفیت آموزشی نواقصی وجود داشته که موجب می شد به نسبت میزان قرآن آموزان، خروجی افراد با سواد قرآنی در حد مطلوب نباشد. این پژوهش در پی پاسخی برای این پرسش است که کاستی ها و معایب ساختار آموزش مقدماتی قرآن در عصر قاجار چه مواردی بوده است؟ علاوه بر این، تحقیق حاضر سعی دارد تأثیر نامطلوب این اشکالات را در کیفیت خروجی های این نظام مورد بررسی قرار دهد. این امر با استفاده از داده های کتابخانه ای و به روش توصیفی تحلیلی انجام خواهد شد. به نظر می رسد شرایط نامطلوب اقتصادی و عدم برنامه ریزی مناسب برای استفاده از توان نیروی انسانی کارآمد در فرآیند آموزش قرآن، از مهمترین دلایل عدم کارایی این نظام در عصر قاجار باشد. واژگان کلیدی: قاجار، قرآن، آموزش، مکتب خانه، مدارس نوین

مقدمه

آگاهی از تحولات آموزش قرآن در عصر قاجار علاوه بر شفاف‌سازی و تبیین تاریخچه آموزش قرآن در ایران، این امکان را فراهم می‌سازد که مقایسه‌ای بین نگاه کنونی نظام آموزش کشور به موضوع آموزش قرآن با دوره‌ای نه چندان دور انجام شود. این پژوهش می‌تواند پشتوانه اطلاعاتی تاریخی برای آگاهی از معایب مکانیزم عملکرد در این بخش باشد.

در این پژوهش سعی شده ابتدا ساختار آموزش مقدماتی قرآن در عصر قاجار معرفی و شناسانده شود و سپس معایب آن بازگو شود. مکتب‌خانه‌ها اصلی‌ترین عناصر تشکیل‌دهنده نظام آموزش قرآن در عصر قاجار بوده‌اند. مهمترین ماده‌ای هم که در آنجا تدریس می‌شد قرآن بوده است. اما در این نظام سنتی و به خصوص در بخش آموزش‌های مقدماتی قرآن به کودکان کاستی‌های زیادی وجود داشته است که موجب پایین آمدن بازدهی کار می‌شد. در این پژوهش به طور مشخص به بازنمایی این نقائص پرداخته شده است.

مراد از «آموزش مقدماتی» در این تحقیق، آن بخش از آموزش قرآن در جامعه را شامل می‌شود که به آموختن قرآن در منازل و مکتب‌خانه‌ها و سطوح ابتدائی در مدارس اختصاص دارد. قطعاً آموزش در سطوح فراتر نیز در آن دوره نقائصی داشته است که خارج از حیطه پژوهشی این مقاله است. این پژوهش می‌خواهد خواننده را به نتایجی در خصوص روند آموزش قرآن در دوره قاجار برساند. به این معنی که ساختار آموزش قرآن به چه ترتیبی بوده و آموزش قرآن در سطح مقدماتی شامل چه نوع آموزش‌هایی بوده و آیا این آموزش به صورت سطحی و شامل روخوانی و تجوید می‌شده یا عمق بیشتری داشته و شامل درک مفاهیم و کاربردی‌سازی آموزش قرآن در زیست فردی و اجتماعی نیز می‌شد.

محدوده پژوهش به لحاظ جغرافیایی و زمانی، سرزمین ایران عصر قاجار را شامل می‌شود و گستره موضوعی آن صرفاً به بررسی تشکیلات آموزش قرآن در آن دوره و مزایا و معایب این ساختار محدود می‌شود. تحقیق حاضر با استفاده از اطلاعات عموماً مأخوذ از منابع عصر قاجار به بررسی موضوع خواهد پرداخت. از جمله مهمترین محدودیت‌ها در زمینه مطالعاتی می‌توان به عدم وجود اطلاعات کافی در آثار نویسندگان عصر قاجار در این زمینه اشاره کرد.

متغیرهای مختلف در زمینه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، ساختار آموزش قرآن در ایران عصر قاجار را تحت تأثیر خود قرار می دادند که هر کدام در جای خود قابل بحث هستند. این نوشتار با اشاره به ساختار کلی آموزش قرآن، در پی بازنمایی از این ساختار و شناساندن بخش های ناکارآمد آن است که در نهایت به مطلوب نبودن خروجی این مجموعه انجامیده است.

تا کنون پژوهشی که به طور مستقل به بررسی این موضوع پرداخته باشد یافت نشده و بیشترین شباهت ها در تحقیقاتی دیده می شود که تاریخ فرهنگی دوره قاجار و نظام آموزشی در این دوره را به طور کلی مورد بررسی قرار داده اند. کتابی با عنوان «آموزش، دین و گفتمان اصلاح فرهنگی در دوران قاجار» به وسیله مونیکا ام. رینگر نوشته شده که مهدی حقیقت خواه آن را ترجمه نموده است. همچنین مقالاتی مانند «پروبلماتیک شدن گفتمان آموزش در ایران و آغاز منازعه گفتمانی پیرامون نهاد آموزش در دوره قاجار» تألیف صادق آبسالان؛ «آموزش و پرورش ایران در روزگار قاجار» نوشته امید اخوی و «آسیب شناسی آموزش نوین در دوره قاجار با تأکید بر مبانی و روش های انتقال» اثر مشترک محمد شهبازی، محمدحسین دانشکیا و سید محمود سامانی نیز هر کدام از زوایایی به فرآیند آموزش در عصر قاجار توجه کرده اند. اما همانطور که از عناوین این آثار مشخص است، روند آموزش قرآن در آنها به صورت اختصاصی مدنظر نبوده است.

نظام آموزشی دوره قاجار

دستگاه آموزشی ایران پس از استقرار صفویان و تثبیت مذهب تشیع، با توجه به تأسیس مدارس زیاد و تدوین نظامنامه هایی برای آنها، به ثباتی تشکیلاتی رسید. به گونه ای که تداوم آن در همان قالب سنتی خود به دوره قاجار رسیده است. تشکیلات کلاسیک آموزشی با شرایط ایران عصر قاجار تا اواسط این دوره همخوانی داشت و نیازهای آن را تا حد زیادی برطرف می ساخت. اما با آشنایی جامعه ایران با فرهنگ و تمدن غربی، نیازهای جدیدی در سطح جامعه مطرح شد که دیگر نظام پیشین توانایی پاسخگویی به آنها را نداشت.

مدارس عموماً در قالب مکتب خانه ها و به صورت محدود به فعالیت ادامه می دادند. به نظر می رسد مدارس با شکوه عصر صفوی همچنان با کاربری سابق خود به حیات فرهنگی خودشان در عصر قاجار ادامه می دادند و تأمین کننده بخش اعظم نیازمندی ها در این بخش بودند. چرا که بسیاری از آنها جزو موقوفات بوده و به همین دلیل با همان نیت واقفان به کار خود ادامه می دادند. البته بر اساس داده های تاریخی مدارس هم در همان دوران آغازین حکومت قاجار و عصر فتحعلیشاه «در شهرهای مختلف مانند قم، اصفهان و شیراز ساخته شد». (آصف، ۱۳۸۰ ص: ۴۲۱ و ۴۲۲)

ساختار آموزش قرآن

یادگیری قرآن در جامعه ایران عصر قاجار به دلیل تمایل گسترده مردم به دین و دینداری، ضرورت زیادی داشته است. گزارش ها نشان از اهتمام مردمی برای آموختن قرآن به فرزندان دارد. پدرها در خانه معمولاً به فرزندان خواندن قرآن یاد می دادند. بزرگانی مانند محمدحسن نجفی قوچانی (نجفی قوچانی، ۱۳۷۹: ۱۰) سید جمال الدین اسدآبادی (مدرسی چهاردهی، ۲۵۳۶ شاهنشاهی: ۱۶) آنها علاقه فراوانی به آموختن سواد نشان می دادند و یکی از دلایل اصلی پدید آمدن مدارس ابتدائی به نام «مکتب خانه» در هر شهر و روستا همین علاقه مردم به این موضوع بوده است. (ویلز، ۱۳۸۸: ص ۳۶۹) در مجموع مردم در شهر و روستا نسبت به تربیت فرزندان خود در حد قرائت قرآن و ترسل، توجه داشتند. (هدایت، ۱۳۶۱: ص ۶۵) مثلاً در مورد طوایف ممسنی گفته شده آنها ابتدا کودکانشان را ترغیب می نمودند تا ختم قرآن کنند. (گرمرودی، ۱۳۷۰: ۱۴۶)

علاوه بر مکتب‌خانه‌ها، کلاس‌های خصوصی و خانگی هم با همان محوریت قرآنی برقرار بوده است. در این شرایط، ساختار آموزش قرآن به رغم وضعیت نابسامان اقتصادی، سعی داشت خود را با خواست جامعه تطبیق داده و بستری فراهم سازد تا حداقل نیازهای آموزشی کشور را بتواند برآورده سازد.

در این نگاه دغدغه‌مند، اولین نهاد آموزش قرآن؛ خانواده محسوب می‌شد و پس از آن نوبت به مکتب‌خانه‌ها می‌رسید. «میرزا باجی ۱» ها (بزرگ‌امید، ۱۳۶۳: ص ۲۹) یا «ملا باجی» ها (اعظام قدسی، ۱۳۷۹: ص ۲۶) در امر تدریس نقش داشتند. در خانه‌های اعیان و اشراف برای پسرها در بیرون ملاباشی و برای دخترها در اندرون ملاباجی می‌آوردند. (مونس الدوله، ۱۳۸۰: ص ۱۶۱) برخی از نویسندگان دوره قاجار و افراد سرشناس این دوره در آثار مکتوب خودشان به این نکته اشاره کرده‌اند که آنها در کودکی بوسیله والدین قرآن می‌آموختند.

به این نکته هم باید توجه داشت که در ایران عصر قاجار «امر آموزش هم بخشی از فعالیت دینی و تابع آن است». (کاگه اکی، ۱۳۹۳: ص ۹۳) به عبارت دیگر، نظام آموزش کشور در واقع زیرمجموعه نظامی بزرگ‌تر و مهم‌تر به نام نظام مذهبی بوده است.

در مجموع، هر چند به دلیل مشکلات اقتصادی و عدم وجود زیرساخت‌های لازم برای تأسیس یک نظام آموزشی مناسب، جامعه با مشکلاتی مواجه بوده و افراد به صورت مطلوب آموزش نمی‌دیدند، اما این موضوع مانع از اظهار این مطلب نمی‌شود که شبکه آموزش قرآن در ایران روزگار قاجاری، به لحاظ گستردگی، شبکه‌ای قوی بوده که به صورت مویرگی به دوردست‌ترین نقاط کشور می‌رسید. بنا به نوشته یک اقتصاد دان فرانسوی که در دوره قاجار در ایران حضور داشته، «شمار مکتب‌خانه‌ها از حساب بیرون بوده و نمی‌شد درباره آنها عددی گفت» (روششوار، ۱۳۷۸، ص ۱۰۲)

تا پیش از آشنایی گسترده ایرانیان با تمدن غرب، نظام سنتی آموزش پاسخگوی مناسبی برای مطالبات آموزشی مردم بود و نیازی به دراندازی ساختاری جدید احساس نمی‌شد. اما با آشنایی نخبگان و

^۱ - «باجی» لفظ ترکی و به معنی خواهر می‌باشد. برای آنکه بانوان را از مردان متمایز و مشخص دارند لفظ باجی را بعد از عناوینی که به مردان می‌دادند، می‌افزودند. ملا می‌گفتند «آخوندباجی»، «ملا باجی»، «میرزا باجی»، «خان باجی»، «شاه باجی» و مانند اینها. (ر.ک: صفری، بابا اردبیل در گذرگاه تاریخ؛ ج ۳، ص ۱۵۷)

به دنبال آن مردم عادی با دستاوردهای مادی دنیای غرب، نیازهای جدیدی در سطح جامعه مطرح شد که برای تأمین آنها ساختارشکنی هایی در عرصه های مختلف از جمله نظام آموزش لازم بود. از این رو در ساختار آموزشی کشور از دوره ناصرالدین شاه به بعد تغییراتی ایجاد شد اما قرآن به عنوان ماده اصلی آموزشی در دوره قاجار همچنان در مراکز آموزشی سنتی و حتی مدرن آموزش داده می شد.

حمایت های حاکمیتی از آموزش قرآن

مهمترین ماده آموزشی مکتب خانه ها در دوره قاجار قرآن بود (گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۳، ج ۱۲: ص ۳۳۰) و سلاطین قاجار در کنار تلاش برای گسترش مدارس به شکل اروپایی آن، مخالفتی با ادامه حیات مکتب خانه ها نداشتند.

پادشاهان قاجار با قرآن مانوس بودند و ناصرالدین شاه همیشه قرآنی همراه خود داشته است. (مهدی قلی خان هدایت، ۱۳۶۳: ص ۱۳۷) مظفرالدین شاه هم اهل تلاوت قرآن بود (مظفرالدین شاه قاجار، ۱۳۶۲: ص ۲ و ۳) استخاره های فراوان محمدعلی شاه نیز معروف یوده است.^۲ آنها همت زیادی هم به امر توسعه آموزش قرآن و تلاوت آن در درون محدوده زندگانی شخصی خودشان از جمله حرم سرا داشتند. به دستور ناصرالدین شاه «شیخ اسدالله اعمی» در ایام هفته یک روز به اندرون حرم سرا بیاید و آداب نماز و روزه و احکام شرعیه را به بانوان مقدسه بیاموزد. (اعظام قدسی، ۱۳۷۹: ص ۷۹)

حمایت های پادشاهان قاجار از ورود و گسترش مدارس نوین هم به معنای تصمیم آنها برای منع و یا حتی محدودسازی توسعه مدارس سنتی در ایران نبوده است. خود ناصرالدین شاه مدارس در جوار حرم مطهر رضوی برای آموزش علوم دینی بنا نهاد (بیانی، ۱۳۷۵، ج ۳: ص ۳۳۹) اگر سلاطین قاجاری بنای مخالفت با قرآن را داشتند، قطعاً می توانستند آن را حداقل محدود ساخته و یا به طور کلی از برنامه درسی مدارس حذف نمایند.

۲ - او برای انجام اعمال روزانه نیز از استخاره کمک می خواست. (تقی زاده، بی تا، ج ۱ ص ۲۸۲)

رویکردی انتقادی بر ساختار آموزش مقدماتی قرآن در ایران عصر قاجار

لازم به ذکر است در دوره رضا شاه پهلوی «تدریس قرآن در مدارس ممنوع شد» (هدایت، ۱۳۶۱: ص ۴۱۱) در حالی که در دوره قاجار نه تنها چنین تصمیماتی از جانب پادشاهان قاجار غیرقابل تصور بود، بلکه آنها پشتیبانی زیادی نیز از ترویج آموزش قرآن در جامعه کردند. سیاست های آموزشی قاجاریان حتی در اوج دوران تجددخواهی، حمایت از آموزش قرآن بود. قرآن در کل دوره قاجار از سوی سلاطین تقدیس می شد و هیچ نشانه ای مبنی بر بی توجهی به قداست قرآن از سوی آنها در تاریخ دیده نمی شود. افول جایگاه شاه^۳ در ایران پس از صفویه هر چند هیمنه شاه قاجار را تنزل داده بود، اما شاه قاجار به رغم کم‌اقتداری و کم‌همتی، علاقه‌مند به نشر فرهنگ قرآن‌خوانی در جامعه بوده است.

در نامه ای به تاریخ ۳ شوال ۱۳۳۳ ق یعنی دوره احمد شاه آمده که تعلیم و تربیت معمول در ایران هنوز تا میزان زیادی همان یاد گرفتن قرائت قرآن بوده است^۴ (هیل، ۱۳۷۸: ص ۸۲)

اساتید

با توجه به به اینکه همه محصلین در دوره قاجار لازم بود ابتدا قرائت قرآن بیاموزند، تعداد اساتیدی که به تعلیم قرآن می پرداختند نیز بسیار زیاد بوده است. تعلیم و تربیت در سطح وسیعی بر عهده علما بود (لمبتون، ۱۳۷۵: ص ۳۶۳) و طبعاً آنها هم آموزش مذهبی را مقدم بر هر چیز دیگر قرار می دادند (لندور، ۱۳۸۸: ص ۱۳۶)

یکی از شاخصه های نظام آموزش قرآن در ایران عصر قاجار، حضور طلاب در صف اول تدریس در مکتب‌خانه ها بوده است. یکی از دلایل اصلی وجود مکتب‌خانه در تمامی نقاط ایران (شین‌جو، ۱۳۹۳: ۱۱۲) فعالیت گسترده طلبه ها در مساجد و مکتب‌خانه ها بوده است.

و بسیاری از روحانیون متعهد از فرصت های پیش رو خودشان از جمله منابر و سایر اجتماعات مردمی استفاده برای آموزش قرآن و مفاهیم آن استفاده می کردند. حتی موردی از مشاهدات عینی

۳- لازم به ذکر است لفظ «شاه» در دوره صفوی پیش از نام سلاطین صفویه می آمد مانند «شاه اسماعیل»، «شاه طهماسب»، «شاه عباس»، «شاه صفی»، «شاه سلیمان» و ... اما بعد از سقوط صفویان و در ادوار افشار و قاجار و پهلوی دیگر هرگز به این صورت ادا نشد و نام فرد در ابتدای عبارت می آمد. مانند «نادرشاه»، «فتحعلیشاه»، «ناصرالدین شاه»، «احمد شاه»، «رضا شاه» و ...

۴- اف هیل، نامه هایی از قهستان، ص ۸۰ - ۸۲.

یکی از جهانگردان فرانسوی در عصر مظفرالدین شاه در کاشان و در یک چهارراه نقل شده که درویشی برای بیست نفر کودک که در پیرامون او دایره وار روی سنگ ها نشسته بودند، قرآن می خوانده و آن را معنی می کرد. (لوتی، ۱۳۷۲: ص ۲۴۸)

به نظر می رسد حضور طلاب به عنوان بدنه اصلی تعلیم در ایران عصر قاجار به لحاظ تربیتی ثمرات خوبی می توانست داشته باشد. حضور مستمر طلاب در کنار کودکان و نوجوانان ضمن آموزش قرآن، در بخش اعتقادات و آموزش احکام نیز قطعاً تأثیرگذار بوده است. صرف ارتباط روزانه بچه ها با روحانیان موجب آشنایی آنها با مقدمات دین می شد.

در مجموع، فضای مذهبی حاکم بر زیست ایرانیان عصر قاجار ایجاب می کرد اساتید مکتب‌خانه ها افرادی با درون‌مایه های مذهبی باشند. چرا که حساسیت های خانواده ها در آن عصر در گزینش مکتب‌داران و معلمین بسیار اثرگذار بوده است. فارغ از جنسیت معلمان، تلاش آنها این بوده که پایه اصلی آموزش ها قرآن کریم باشد. لذا به رغم کیفیت پایین قرآن‌آموزی برخی از معلمان، به هر حال کودکان با قرائت، تجوید و مفاهیم مقدماتی قرآن آشنایی پیدا می کردند.

در سطوح پایین، خواندن و نوشتن و حفظ کردن گذرای قرآن آموزش داده می شد و در سطوح بالا به تدریس زبان عربی و علوم سنتی اسلامی پرداخته می شد. (گروهی از نویسندگان، ۱۳۸۷: ص ۲۲۸) آموزش زبان عربی به دلیل اینکه زبان قرآن و زبان دین بوده از اهمیت خاصی برخوردار بوده و پس از کسب توانایی در خواندن و نوشتن، مقدمات نحو و صرف و آموزش زبان عربی آغاز می شد. (اولیویه، ۱۳۷۱: ۱۶۸)

لازم به ذکر است این شرایط تا زمانی به طور مطلق حاکم بوده که هنوز پای مدارس نوین و مدارس اروپائیان^۵ و آمریکایی ها به ایان باز نشده بود. به خصوص با تأسیس مدارس غربی ها در ایران و تدریس اساتید خارجی دیگر آن فضای سنتی سابق در این نوع مدارس کمتر دیده می شد. هر چند آموزش قرآن حتی در این مدارس فرنگی نیز همچنان وجود داشته و روحانیون در آنها نیز به آموزش قرآن می پرداختند. به عنوان مثال در مدرسه فرانسوی که در ایران تأسیس شده و اداره آن به عهده

۵ - از جمله مدارس اروپائیان در ایران عبارت بودند از مدارس انجمن میسیونری کلیسای انگلستان، مدارس ارامنه، مدرسه آلیانس فرانسه و مدرسه آلیانس

جهانی اسرائیل. (رینگر، ۱۳۸۱: ۱۴۵ - ۱۵۵) میسیون آمریکایی هم به نوشته ویلسون که در دوره مظفرالدین شاه در ایران سکونت داشته، ۱۲۰ مدرسه با ۳۴۷۰

دانش آموز در ایران داشته است. (ویلسون، ۱۴۰۰: ۲۹۲)

یک پروفیسور فرانسوی به نام «ویریوز» بود، یکصد محصل ایرانی مشغول به تحصیل بوده اند و یک روحانی در بین معلمان مدرسه گنجانده شده بود تا قرآن و تعلیم دینی بیاموزد. (لندور، ۱۳۸۸: ص ۱۳۷)

در مجموع، به نظر می رسد در دوره اول حکومت قاجار اساتیدی که مبادرت به آموزش قرآن به کودکان در سطوح مقدماتی می کردند، افرادی بودند که خودشان عمدتاً قرآن آموخته همین نظام مکتب خانه ای بوده اند و در آموزش هایشان این روند را دنبال کرده اند. روندی که روخوانی قرآن و توجه به ظاهر جایگاه نسبتاً مهمی در آن داشته است. توجه به این نکته نیز می تواند مهم باشد که ورود اساتید خارجی به صحنه نظام آموزشی در دوره قاجار نتوانست آموزش قرآن را تحت تأثیر جدی قرار دهد. چرا که تمایل به یادگیری قرآن از سوی فرزندان، همچنان با شدت از جانب والدین مطالبه می شد و این امر موضوعی نبود که به این زودی ها به کنار نهاده شود.

فضاهای آموزشی قرآن

از مجموع گزارش های دوره قاجار برمی آید که مکتب خانه ها به لحاظ فیزیکی وضعیت خوبی نداشته اند و به خصوص در روستاها این نقیصه بیشتر به چشم می آمد. یحیی دولت آبادی با ابراز ناخرسندی از وضعیت نامطلوب مکان تحصیل دوران کودکی خود در این باره می نویسد: «چگونه می توانم به یاد آورم وضع منزل هایی را که تعلیم دهندگان یا تربیت کنندگان زنانه آن عصر خصوصاً در دهات برای کودکان می داشته اند و اطفال بی گناه را چگونه نگاهداری می کردند» (دولت آبادی، ۱۳۷۱، ج ۱: ص ۱۲) راوندی در اظهارنظری عجیب درباره تعصبات مذهبی در دوره قاجار، غیرمستقیم، بخشی از دلایل این عدم نوسازی مکتب خانه ها را متوجه تحجر عده ای از مردم می داند. طبق مشاهدات او «چنانچه کسی اظهار می کرد که اطفال مکتب را به جای نشاندن در روی پلاس های کثیف در روی نیمکت چوبی بنشانند، به فرنگی مآبی معروف می شد، و مورد بی احترامی قرار می گرفت» (راوندی، ۱۳۵۴، ج ۳: ص ۵۲۰)

ظاهراً فضای کلی مکتب خانه به این شکل بوده که «شاگردان در مکتب خانه بر روی زمین می نشستند و قسمتی از «عم جزء» را با آواز بلند بدون اینکه متوجه معنی و مفهوم باشند تکرار می کردند و چوب و فلک در کنار اتاق نمایان بود» (بزرگ امید، ۱۳۶۳: ص ۲۸)

با وجود این می توان گفت نواقص نظام آموزشی قرآن در عصر قاجار، نشانه ای برای عدم توجه به آموزش قرآن نبوده است. بلکه موضوع به وضعیت نامطلوب اقتصادی در عصر قاجار مربوط می شود که همه امور از جمله فضاهای آموزشی را نیز تحت تأثیر قرار داده است. قطعاً اگر وضعیت اقتصادی در آن دوره مناسب تر بود، فضاهای آموزش قرآن نیز متناسب با آن، از شرایط بهتری برخوردار می شد. با این حال، همین خانه ها و مکان های فرسوده و بدون امکانات، بار آموزشی بزرگی را بر عهده داشتند و تقریباً کل کشور را پوشش آموزشی قرآنی می دادند. به همین خاطر به نظر می رسد اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران در حد مقدماتی با قرآن آشنایی حاصل می کردند. ضمن اینکه نکات انتقادی در مورد نحوه آموزش قرآن و وضعیت مکان های آموزشی مربوط به توصیفی هایی است که از مکتب خانه ها به عمل آمده و در رده های بالاتر وضعیت به کلی فرق می کرد چرا که مدارس ایرانی در سطوح بالاتر، همان مدارس با شکوه دوران صفویه بودند که در دوره قاجار نیز کاربری داشته اند.^۶

با این اوصاف، ساختار فیزیکی فضای های آموزش قرآن و به طور کلی، فضاهای آموزشی در عصر قاجار چندان مطلوب نبوده و تحت تأثیر شرایط نابسامان اقتصادی، از کمیت و کیفیت مطلوبی برخوردار نبوده است.

مکتب خانه ها و مدارس سنتی

پیش از تأسیس مدارس نوین در ایران، نهاد و اماکن آموزشی بخشی از مجموعه نظام مذهبی کشور محسوب می شدند و نظام آموزش در خدمت نظام مذهبی و برای کمک به تکمیل چرخه این نظام

۶ - اکثر مدارس با عظمت که در دوره قاجار مورد استفاده قرار می گرفت در دوره صفویه ساخته شده بودند و به لحاظ معماری جلوه خاصی داشته اند.

همانطور که انگلبرت کمپفر در عصر صفویه در مورد این مدارس گفته است: «از نظر شکوه و جلال و طرز ساختمان، مدارس ایرانی سخت بر مدارس عالیه ما برتری دارند». (ر.ک: کمپفر، انگلبرت؛ سفرنامه کمپفر؛ ص ۱۴۰)

به کار گرفته می شد. پس از خانواده که به عنوان اولین و کوچک ترین عنصر نظام آموزشی مطرح بود، مکتب‌خانه ها قرار داشتند.

مکتب‌خانه ها از سوی روحانیون اداره می شد و تحت اقتدار ساخت مذهبی بود. این مکتب‌خانه ها را می باید به عنوان قسمت دیگری از نظام مذهبی ذکر نمود. (زاهد، ۱۳۹۳: ص ۱۹۱) برخی مشاهدات هم با مستثنا ساختن شهرهای بزرگ و مراکز مهم، وظیفه آموزش در ایران را عمدتاً بر عهده روحانیون بازگو کرده اند. (لندور، ۱۳۸۸: ۱۳۶) با این مقیاس، مکتب‌خانه ها را می توان حداقل، زیرمجموعه ای از نظام آموزش مذهبی ایران عصر قاجار دانست. به این دلیل هم که بیشتر مکتب داران، مسجد را به عنوان محل درس انتخاب می کردند، این بود که آنها را مسجد نیز می گفتند (کسروی، ۱۳۸۷: ص ۲۰)

مکتب‌خانه ها در عین کم‌بضاعتی، وظیفه سنگین باسواد نمودن مردم را بر عهده داشتند. چون محور اصلی تعالیم در مکتب‌خانه ها قرآن بود، به همین خاطر علما و شخصیت های بزرگ سیاسی مذهبی هم از درون همین ساختار ظهور می کردند. استقلال مکتب‌خانه ها موجب می شد تا حد زیادی وابستگی به حکومت در بین این مراکز آموزشی کمتر دیده شود. مستقل بودن مکتب‌خانه ها از سویی اداره کردن آنها را با مشکلات مالی مواجه می ساخت و درآمد مکتب‌خانه ها را منحصر به کمک های خانواده های متعلمین می کرد و از سویی دیگر، آنها را از قیود دولتی رها می ساخت. به گونه ای که آزادی عمل کاملی در گزینش مواد درسی به مکتب‌داران اعطا می شد.

مکتب‌خانه ها به جای مدارس ابتدائی کنونی بودند و نقطه قوت این شبکه گسترده مکتب‌خانه ای این بود که دختران هم در آنجا تحصیل می کردند. (هدایت، ۱۳۶۱: ص ۶۵) تا پیش از تأسیس مدارس دخترانه از سوی غربی ها، مکتب‌خانه ها محل مطمئنی برای دختران بودند که رضایت متدینین را از این حیث فراهم می ساختند. اما با شروع روند مدرسه سازی نوین در ایران، تعارضاتی در این زمینه صورت گرفت. اختلاف نظر بین قشر سنتی جامعه با روشن‌فکران در زمینه تحصیل دختران در مدارس نوین و مدرسی که از سوی میسیونرها تأسیس شده بودند، تشدید شد. بعدها علاوه بر مکتب‌خانه هایی که دختران در آنجا قرآن و برخی علوم دیگر می آموختند، مدارس

اختصاصی دخترانه به سبک مدارس نوین همانند مدارس «دوشیزگان» (معتضد و کسری، ۱۳۷۹: ص ۲۷۷) و «ناموس» (قدیانی، ۱۳۸۷، ج ۲: ص ۵۷۳) نیز تأسیس می شوند.

در مورد مدارس دخترانه مقاومت های زیادی انجام می شد و خانواده ها بیشتر ترجیح می دادند دختران و حتی پسرانشان در مکتب خانه های سنتی به یادگیری قرآن بپردازند تا در مدارس به سبک فرنگی به فراگیری علوم مادی که در آن دوران با فضای سنتی ایران انطباق زیادی نداشت، حضور یافته و با یادگیری این علوم از دین فاصله بگیرند.

مکتب خانه های سنتی برای ایرانیان پایبند به نظام آموزش پیشین که مبتنی بر آموزش علوم مذهبی بود، مکان هایی مناسب برای آموزش به شمار می رفتند، در حالی که روشنفکران و به خصوص روشن فکران افراطی عموماً نیاز به آموزش های علوم جدید را با تأسیس فضاهای آموزشی جدید گوشزد می کردند..

توجه به تغییرات در ظاهر ساختار آموزشی در همین راستای نوسازی نظام آموزشی مطرح می شد و با این رویکرد، مدرسی جدید در کنار مکتب خانه های قدیمی رویش می کردند. اما ظاهراً علوم نوین نیز آنگونه که باید، در محتوای آموزشی مدارس گنجانده نشد و بیشتر فضای فیزیکی مکتب-خانه ها متحول شدند تا محتوای منابع آموزشی. در حالی که نیاز اصلی، توجه به محتوای آموزشی بود و تهیه ملزومات فرع بر مسأله بود. به قول «جلال آل احمد» «اگر روشنفکری با علوم جدید رابطه جدی دارد، پس چرا ما آمدم و از روز اول در اوان دوره قاجار به جای اینکه علوم جدید را وارد مدرسه های قدیم کنیم، مدرسه های تازه ای سوای آنها برای علوم جدید ساختیم؟» (آل احمد، بی نا، ج ۱: ص ۴۱)

مدارس نوین

با ورود به دوران ناصرالدین شاه شرایط آموزشی در ایران دچار تغییراتی بنیادین شد. «ناصرالدین شاه به هنگام شروع سلطنت کمتر از ۱۸ سال داشت» (مدنی، ۱۳۶۹، ج ۱ ص ۳۲۹) و در عین استبداد، نوگرا و نوخواه هم بوده است. او پس از رسیدن به حکومت به نوسازی نظام آموزش اهتمام زیادی نشان داد. اصلاحات ساختاری ناصرالدین شاه در حوزه آموزش به عنوان بخشی از تلاش های او برای نوسازی ایران با تأسیس مدارس نوین در عصر او جدی تر از قبل دنبال شد.

البته پیش از دوره ناصرالدین شاه و در دوره محمد شاه دو مدرسه از نخستین مدارس جدید به سبک اروپایی به وسیله کشیشان آمریکایی و فرانسوی در ایران تأسیس شد. (محبوبی اردکانی، ۱۳۷۰، ج ۱: ص ۲۴۰) اما تأسیس مدرسه دارالفنون در عصر ناصرالدین شاه (سپهر، ۱۳۸۵، ج ۴: ص ۳۶۹) را باید آغاز واقعی نهضت نوسازی فرهنگی مدارس در ایران بدانیم. در مدرسی که ناصرالدین شاه تأسیس کرده بود معلمان خارجی هم تدریس می کردند. (فوریه، ۱۳۸۵: ص ۲۴۶) روایت متجددان از فرهنگ و تمدن غربی و تلاش آنها بر نوسازی نظام آموزش کشور برای نزدیک شدن به آن تمدن مطلوب از نظر آنها عموماً روایتی ناآگاهانه بود نه مغرضانه. متجددان، سریع ترین و ضروری ترین کار برای قرار گرفتن جامعه در مسیر تمدن نوین را تغییر اذهان مردم عامه و القای ناکارآمدی آنچه تا کنون بر آن اتکا شده بود، می دانستند. بر پایه همین تفکرات، تغییر در نظام آموزشی و غربی سازی آن را اولویت اصلی می شمردند تا اذهان نسل آینده را مطابق خواست خود پرورش دهند تا هر کدام از آنها یک عنصر تأثیرگذار در راه سوق دادن کشور به سوی پیشرفت مادی و تمدنی باشند.

نهضت مشروطیت همچنان که در بسیاری از فعالیت های دولت اثر گذاشت، در امر تعلیم و تربیت نیز تغییر آشکار پدید آورد. (شجیعی، ۱۳۷۲: ص ۲۱۷) هر چند که اصل عمل نوسازی نظام آموزشی ایران در آن شرایط ضرورت داشت اما مبنای کار تحول خواهان، ناکارآمدی نظام سنتی آموزش بود. با این حال بسیاری از علما از اصلاحات آموزشی حمایت می کردند که یکی از نمونه های پرشور آنها سید جمال واعظ اصفهانی بود. او سخنرانی های فراوانی در مورد ضرورت آموزش علوم جدید می کرد و مبنای سخن خود را نیز خود کلام الله مجید معرفی می کرد. همانطور که در یکی از سخنرانی ها گفته بود: «پیش از هر چیز در سراسر مملکت مدارس افتتاح کنید. همه وسائل آموزش را از مدرسه ابتدائی تا متوسطه گسترش دهید. اگر فرزندان شما علم بیاموزند، «عدالت»، «آزادی» و «مساوات» یعنی سه اصلی که قرآن کریم بر آن متکی است خواستار خواهند شد. یک بار دیگر برای شما تکرار می کنم. «دانش» نخستین فرمان قرآن کریم است» (معاصر، ۱۳۴۸: ص ۲۲۵) «بر عموم شما لازم است که اطفال خود را به مدرسه بفرستید. اول اصول دین و مسائل مذهبی خود را یاد

بگیرد و تحصیل سواد فارسی و عربی نموده به قدری که بتواند قرآن را صحیح بخواند، بعد از آن، آنها را وادارید به آموختن صنعت و تحصیل علوم جدیده...» (یغمائی، ۲۵۳۷ شاهنشاهی: ص ۱۱۷) اما خوگیری ذهن عامه ایرانی با آموزش قرآن در سنین پایه، پدیده ای نبود که به این راحتی از اذهان زدوده شود. هر چه آموزه های تجددگرایانه تلاش می کرد جای آموزه های قرآنی را بگیرد، کسانی که هدف غایی از آموزش را تهذیب و تربیت دینی و اخلاقی می دانستند، یگانه راه نیل به این هدف را پیروی از قرآن و سخنان اهل بیت علیهم السلام می دانستند. رسالاتی هم در مورد جامعیت قرآن برای پاسخگویی به نیازهای همه ادوار از سوی علمای قاجار و به خصوص عصر مشروطه منتشر شد که بر اهمیت قرآن و به طور غیرمستقیم، بر لزوم یادگیری آن تأکید داشتند. از جمله نمونه های این رسائل، رساله «کشف المراد من المشروطه والاستبداد» بود که با اشاره به آیه «ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین» بیان می داشت: «هر یک از آیات قرآن در بیان قانون انتظام امور معاشیه و قواعد سیاسیه و وصول به سعادات اخرویه، اساس تمدن و تدین است» (زرگری نژاد، ۱۳۷۴: ۱۳۷) همچنین شیخ ابوالحسن نجفی مرنندی هم در رساله «دلائل براهین الفرقان...» آیات و روایاتی در کامل بودن و کافی بودن قرآن برای اداره امور ذکر می کرد. (زرگری نژاد، ۱۳۷۴: ۱۹۸ و ۱۹۹)

اصلاحات نظام آموزشی در ایران در اواسط دوره قاجار آغاز شد و به رغم وجود مقاومت هایی به پیش رفت. ولی در مورد آموزش قرآن خلاء چندانی ایجاد نشد به این ترتیب که آموزش قرآن قدری محدودتر شد و مقداری از سهم خود را به آموزش علوم نوین داد اما آموزش قرآن به مانند گذشته از ارکان آموزش در مدارس بود و نظام آموزشی مبتنی بر الگوی سکولار هرگز در ایران پدید نیامد. شیوه ها و سرفصل ها و ساختار فیزیکی تغییر کرد اما ماهیت آموزش دین پایه در ایران دگرگونی بنیادی به خود ندید و قرآن همچنان سرفصل و نماد اصلی آموزش در مدارس سنتی و بسیاری از مدارس نوین بود و در هیچ مقطعی از دوره قاجار از دستور کار آموزشی مدارس کشور خارج نشد.

مثلاً در مدرسه «آلیانس» اسرائیلی قرآن و شرعیات نیز تدریس می شد. یعنی در ساعاتی که شاگردان یهودی مشغول خواندن عبری بودند، معلم فارسی و عربی مدرسه به شاگردان مسلمان در کلاس علیحده قرآن و شرعیات تدریس می کرد. (ناطق، ۱۳۸۰: ۱۶۲) در کل، تأسیس مدارس نوین روند آموزش قرآن را چندان تحت تأثیر قرار نداد. نظام سنتی آموزش در ایران هر چند با ورود به عصر

مدرنیته و شروع آموزش علوم جدید تغییرات زیادی به خود دید، اما این نهاد در زمینه آموزش قرآن از این تحولات تا حدودی مصون ماند. چند عامل در این مصونیت دخیل بودند که مهمترین آنها، گرایش عمومی جامعه به سمت بهره مندی از آموزش های قرآنی بوده است. به هر حال، فرایند کلی آموزش قرآن از تحولات آموزشی دوره ناصری آسیب چندانی ندید. چون اساساً سیاست آموزشی حکومت قاجار بر آن نبود که آموزش قرآن در مدارس را متوقف یا کمرنگ سازد. بلکه هدف از تأسیس مدارس نوین کمک به گسترش علوم جدید در ایران بود؛ بدون اینکه تقابلی با نظام آموزشی سنتی مبتنی بر آموزش قرآن داشته باشد.

کیفیت آموزش قرآن

تدریس قرآن بر سایر مواد درسی روزگار قاجاری ارجحیت خاص داشته است. تا جایی که مادام کارلا سرنا اظهار داشته «در مدارس تنها کتاب قرائت، قرآن است» (سرنا، ۱۳۶۲: ۲۷۵) اما اینکه با وجود این جامعیت آموزش مقدماتی قرآن وضعیت آموزش به لحاظ کیفی مناسب بوده یا خیر، مبحثی پردامنه است که آگاهی از آن بسیار مفید می تواند باشد.

خوانش سازگارتر با احوال جامعه درباره ساختار و نوع آموزش قرآن بیشتر مربوط به نیمه اول حکومت قاجار بوده است و با تثبیت فرهنگ اعتراض به حکومت در بین مردم، رویکرد کلی جامعه به آموزش در ظاهر تغییراتی کرد اما این تحولات به نوعی نبود که ماهیت کار را تحت تأثیر کلی قرار دهد. تقریباً از دوره ناصرالدین به بعد در نوشتارهای مختلف اعم از کتاب ها، روزنامه ها و رسالات، بر آیاتی از قرآن به عنوان شاهد مثال تأکید می شد که جوهره ظلم ستیزی و عدالت خواهی دارا بوده اند. به همین علت، فضای سنتی اوایل عصر قاجاری با فراخ شدن عرصه برای ابراز اندیشه های متعارض و جدید، دگرگونی های تازه ای به خود می دید. این انقلاب های فکری توده های مختلف، در بازآفرینی فضای فرهنگی اجتماعی نقش بی بدیلی بازی کرد و به نوبه خود بر آموزش علوم و به طور خاص آموزش علوم دینی اثر زیادی بر جای نهاد.

کودکان قرآن را با هجی کردن می آموختند (اورسول، ۱۳۸۲: ۱۱۲) و به محض اینکه در کار تهجی ممارست کافی حاصل می شد به قرائت قرآن می پرداختند و معلم، قرآن را با لهجه عربی و تودماغی

می خواند و کودکان بدون آنکه معنی را بدانند از استاد خود تقلید می کنند و آن را به حافظه می سپارند. (پولاک، ۱۳۶۸: ۱۸۸) به مکتبیان ابتدا طرز نوشتن و خواندن و سپس نحوه قرائت قرآن آموزش داده می شد و شاگردان قرآن را با صدای دسته جمعی قرائت می کردند. (ویلز، ۱۳۸۸: ص ۳۶۹) و اتصالاً بدن خود را بجلو و عقب حرکت می دادند. آنها قسمت‌هایی از قرآن را بدون ترجمه می خواندند (دالمانی، ۱۳۳۵: ص ۱۵۳)

ظاهراً آموزش قرآن و سایر علوم ابتدائی در مکتب خانه ها از کیفیت بالایی برخوردار نبوده است و نظارت خاصی هم بر کار مکتب داران صورت نمی گرفت. بسیاری از اندیشمندانی که در سال های بعد از تحصیل از روش های آموزشی و فضای حاکم بر مکتب خانه ها گلایه مند بودند، در آثارشان به این نکته اشاره کرده و آن را مانعی بر سر راه اعتلای سطح سواد افراد جامعه دانسته اند.

این مطلب را نیز باید افزود که مکتب خانه ها احتمالاً برای برخی از خانواده ها در حکم مهدکودک های کنونی بوده اند و آنها با این نگاه فرزندانشان را در ظاهر برای تحصیل و در باطن برای مشغولیت چند ساعته به آنجا می فرستادند. یحیی دولت آبادی در مورد تعلیم خود به وسیله برخی از این زنان مربی قرآنی نوشته «تا مدتی نزد زن هایی که عبارت ساده می توانستند بخوانند و قرآن را از روی عقیده مذهبی به زحمت فرا گرفته اغلب از نوشتن محروم بوده اند، عمر خود را صرف کرده بی آنکه بدانم از آنها چه آموخته ام. از این قبیل زن ها در شهرها بیشتر و در دهات کمتر یافت می شود. شغلشان پرستاری کودکان در خانه خودشان و یا در خانه های محترمین است. مسلم است در فرستادن کودکان نزد این قبیل زن ها ملاحظه پرستاری شدن از آنها و کمی از وقت را آرمیدن افزون بوده است تا تحصیل سواد نمودن» (دولت آبادی، ۱۳۷۱، ج ۱: ص ۱۲)

ناگفته پیداست که این موضوع در همه خانواده ها صدق نمی کند و بسیاری از آنها واقعاً به دنبال یادگیری قرآن توسط فرزندان خود بوده اند و گفته شده که در صورت کم سواد بودن فرد روحانی مسئول مکتب خانه، کار مکتب خانه نمی گرفت و خانواده ها بچه ها را به مکتب خانه ای دیگر می فرستادند. نظارتی هم بر کار تأسیس مکتب خانه ها وجود نداشته است و هر ملایی می توانست مکتب خانه ای دایر کند. نه نیاز داشت از جایی اجازه بگیرد و نه تکلیفی برای ارائه سندی جهت اثبات شایستگی خود برای این کار داشته است. (روششوار، ۱۳۷۸: ص ۱۰۱)

به نظر می‌رسد چون لازم بوده برای یادگیری قرآن ابتدا تا حدودی زبان عربی به کودکان آموخته شود، این کار به صورت معمول صورت می‌گرفت. به همین جهت امر برای برخی از مستشرقان در این زمینه مشتبّه شده است همچنانکه لرد کرزن به جای استفاده از عبارت «یادگیری خواندن» ترجیح می‌دهد عبارت «یادگیری تلفظ کلمات عربی» را به کار گیرد و معتقد است با آنکه همه قدرت خواندن دارند، عده خیلی کمی نوشتن هم می‌آموزند و از این رو هر کس هر دو را بداند با سرافرازی عنوان میرزا در جلو نام خود می‌گذارد. (کرزن، ۱۳۶۲، ج ۱: ص ۶۳۶ و ۶۳۷)

تکرار طوطی‌وار با صدای بلند باعث می‌شد کودکان کمتر اشتباه کنند و تلفظ درست را یاد بگیرند. اما قطعاً آشنایی با تلفظ کلمات، جای یادگیری و فهم معانی و کلمات را نمی‌توانست بگیرد. (زاهد و موسوی، ۱۳۹۷: ص ۱۵۸)

چه بسا کودکان مدتی طولانی در مکتب‌خانه‌ها می‌گذرانند و عملاً قادر به نوشتن و خواندن نبودند. (گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۳، ج ۱۲: ص ۳۳۰) سرپرسی سایکس هم با اشاره به این کاستی‌ها می‌نویسد: «بعضی از پسرها فقط به خواندن چند جزوه قرآن که به زبان عربی است و معنی آن را نمی‌فهمند اکتفا می‌کنند» (سایکس، ۱۳۳۶: ص ۲۴۰) تعلیمات استاد هم با گوشمالی‌های فراوان و چوب و فلک و قلم نی لای انگشت و تنبیهات دیگر هضم می‌گردید. (فخرائی، ۲۵۳۶ شاهنشاهی: ص ۴۸)

در مکتب‌خانه‌ها پس از آموزش قرآن در حد قابل قبول، شروع به آموزش مواد دیگر از جمله زبان فارسی و صرف و نحو عربی و منطق و معانی و بیان می‌کردند. (مستوفی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۲۱۹) و زمان خواندن کتاب‌هایی مانند گلستان سعدی و جامع عباسی شیخ بهایی و ... نیز عموماً بعد از آموختن روخوانی قرآن مجید بوده است. (تقی زاده، بی تا، ج ۲: ۱۳۷) «مشق خط» نیز بلافاصله پس از آموختن سواد خواندن و نوشتن فارسی و قرائت قرآن آغاز می‌گردید. (ویلز، ۱۳۸۸: ص ۳۶۹)

امادر بین همه اظهارنظرهای انتقادی از نظام آموزش کشور در دوره قاجار، افرادی هم بودند که زبان به ستایش از ساختار کلی آموزش در ایران گشوده اند که یکی از شاخص‌ترین این افراد، آرنولد هنری ساویچ لندور بوده که در دوره مظفرالدین شاه در ایران حضور داشته و در ارزیابی کلی خود از شرایط آموزش در ایران می‌نویسد: «روی هم رفته وضعیت آموزش در ایران حقیقتاً عالی است»

(لندور، ۱۳۸۸: ص ۱۳۷) سفرنامه نویس دیگری هم گفته «من ادعا می کنم که در هیچ کشور دیگری، در هیچ زمانی سر و سامانی کامل تر از آنچه در ایران است برای آموزش نتوان یافت.» (روشنسوار، ۱۳۷۸: ص ۱۰۱) به نظر می رسد برخی از ایرادات مطرح از سوی تعدادی از سفرنامه-نویسان به نحوه آموزش قرآن در این دوره، می تواند به عدم آشنایی آنها با فرهنگ مردم ایران و شیوه های آموزش معمول قرآن در این کشور ارتباط داشته باشد.

نتیجه گیری

نظام آموزش در ایران عصر قاجار با محوریت آموزش قرآن سامان یافته بود. مبانی شکل دهنده این ساختار مبتنی بر فحوایی اعتقادی بوده که هدف غایی از آموزش را آشنا نمودن کودکان با دین می دانست. قرآن در دوره قاجار علاوه بر محیط خانواده در مکان هایی به نام مکتب خانه آموزش داده می شد. مکتب خانه ها به صورت شبکه ای گسترده در کل مناطق ایران وجود داشته اند.

ساختار آموزش مقدماتی قرآن در ایران عصر قاجار دارای معایب و مزایایی بود. از جمله مهمترین محاسن این ساختار می توان به پرتعداد و در دسترس بودن آن اشاره کرد که هر خانواده ای می توانست با هزینه ای اندک کودک خود را برای تحصیل قرآن به مکتب خانه بفرستد. مزیت دیگر مکتب خانه ها جامعه پذیری آنها بوده است به این معنا که نظام آموزشی ایران با تمام کاستی هایی که داشت به لحاظ فرهنگی و اجتماعی برای توده مردم عصر قاجار به خصوص در نیمه اول این حکومت نظامی مطلوب به حساب می آمد. چرا که مردم عموماً به دنبال فضایی معنوی و امن برای فرزندان شان و به خصوص دختران بودند که با وجود مکتب خانه ها که زیر نظر علمای دین اداره می شدند و ماده اصلی آموزش آنها قرآن محسوب می شد این خواسته تا حد زیادی برآورده می شد. نقش علما در درون ساختار کلی آموزش های ابتدائی در دوره قاجار بر خلاف دوره کنونی بسیار پررنگ بوده است و اساساً بار اصلی این نظام در بخش معلمان، بر عهده طلاب بوده است.

اگر بخواهیم معایبی از ساختار آموزش قرآن در دوره قاجار ذکر کنیم، بی گمان باید به مواردی مانند نامناسب فضای فیزیکی بسیاری از مکتب خانه ها، کیفیت پایین و کندی آموزش در برخی از مکتب-خانه ها و هدفمند نبودن آموزش در بسیاری از موارد اشاره کرد. تأکید کلی بر آموزش قرائت قرآن

رویکردی انتقادی بر ساختار آموزش مقدماتی قرآن در ایران عصر قاجار

بوده و به بُعد مفاهیم توجه کمتری می شد. این امر می توانست دلایل متعددی از جمله آسان بودن آموزش خواندن قرآن و تکرار کلمات توسط کودکان داشته باشد.

در ارتباط با تربیت پژوهش‌گران قرآنی و تولید پژوهش‌های قرآنی هم باید گفت که این نوع آموزش‌ها و پژوهش‌ها به شکل امروزی آن که در مؤسسات تخصصی انجام می شود رایج نبوده است. قرآن پژوهان عصر قاجار اکثراً از بین علمای سنتی این دوره بوده اند که در این زمینه فعالیت‌هایی داشته اند و حاصل تلاش آنها در قالب کتب و رسالاتی به جامعه علمی عرضه شده است. پایین بودن سطح سواد عمومی افراد جامعه و حتی محدود بودن علمایی که به طور تخصصی به پژوهش درباره قرآن پرداخته اند، در کنار احساس نیاز جامعه به فراگیری سریع علوم جدید، از جمله عواملی بود که تأثیر منفی بر تربیت قرآن پژوهان تخصصی می گذاشت.

هر چند ساختار آموزش از اواسط دوره قاجار و با تأسیس مدرسه دارالفنون متحول شد، اما در بخش آموزش قرآن تحولاتی زیادی رخ نداد. آموزش قرآن با وجود آموزش علوم جدید در مدارس نوین همچنان تا پایان عصر قاجار به حیات خود ادامه داد. حتی قرآن در مدارس جدید و مدارس که مؤسسان آنها مسیحیان بودند نیز آموزش داده می شد تا حساسیت‌های طیف مذهبی برانگیخته نشود.

منابع

۱. آصف (رستم الحکما)، (۱۳۸۰)، رستم التواریخ، محمدهاشم به اهتمام عزیزالله علیزاده، تهران.
۲. آل احمد، جلال؛ غربزدگی؛ بی جا، بی تا، بی نا.
۳. اعظام قدسی (اعظام الوزاره)، حسن، (۱۳۷۹)، خاطرات من یا تاریخ صد ساله ایران، تهران، نشر کارنگ.
۴. اورسول، ارنست، (۱۳۸۲)، سفرنامه قفقاز و ایران، ترجمه علی اصغر سعیدی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۵. اولیویه، گیوم آنتوان، (۱۳۷۱)، سفرنامه اولیویه، ترجمه محمدطاهر قاجار، تصحیح غلامرضا ورهرام، تهران، انتشارات اطلاعات.
۶. بزرگ امید، ابوالحسن، (۱۳۶۳)، از ماست که بر ماست، تهران، انتشارات دنیای کتاب.

۷. بیانی، خانبابا، (۱۳۷۵)، پنجاه سال تاریخ ایران در دوره ناصری، تهران، نشر علم.
۸. پولاک، یاکوب ادوارد، (۱۳۶۸)، سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاووس جهاننداری، انتشارات خوارزمی.
۹. تقی زاده، سیدحسن، (بی تا)، مقالات تقی زاده، بی جا، بی نا.
۱۰. دالمانی، هانری رنه، (۱۳۳۵)، سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ترجمه محمدعلی فره وشی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۱۱. دولت آبادی، یحیی، (۱۳۷۱)، حیات یحیی، تهران، انتشارات عطار و انتشارات فردوس.
۱۲. راوندی، مرتضی، (۱۳۵۴)، تاریخ اجتماعی ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۱۳. روششوار، ژولین دو، (۱۳۷۸)، خاطرات سفر ایران، ترجمه مهراں توکلی، تهران، نشر نی.
۱۴. رینگر، مونیکا ام، (۱۳۸۱)، آموزش، دین و گفتمان اصلاح فرهنگی در دوران قاجار، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران، انتشارات ققنوس.
۱۵. زاهد، سعید، (۱۳۹۳)، جنبش های سیاسی معاصر ایران، قم، انتشارات کتاب طه.
۱۶. زاهد، فیاض و موسوی، هدی، (۱۳۹۷)، جامعه و بازار در عصر ناصری، تهران، نشر تاریخ ایران.
۱۷. زرگری نژاد، غلامحسین، (۱۳۷۴)، رسائل مشروطیت، تهران، انتشارات کویر.
۱۸. ساویج لندور، آرنولد هنری، (۱۳۸۸)، ایران در آستانه مشروطیت، ترجمه علی اکبر عبدالرشیدی، تهران، انتشارات اطلاعات.
۱۹. سایکس، سرپرسی، (۱۳۳۶)، سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس یا ده هزار میل در ایران، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران، انتشارات کتابخانه ابن سینا.
۲۰. سپهر، محمدتقی خان لسان الملک، (۱۳۸۵ ق)، ناسخ التواریخ سلاطین قاجار، تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیه.
۲۱. سرنا، کارلا، (۱۳۶۲)، سفرنامه مادام کارلاسرنا (آدم ها و آئین ها در ایران)، ترجمه علی اصغر سعیدی، انتشارات کتابفروشی زوآر.
۲۲. شین جو، سوزوکی، (۱۳۹۳)، سفرنامه سوزوکی شین جو؛ ترجمه هاشم رجب زاده و کینجی ئه اورا، تهران، انتشارات طهوری.
۲۳. شجیعی، زهرا، (۱۳۷۲)، نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی، تهران، انتشارات سخن.

۲۴. صفری، بابا، (۱۳۷۰)، اردبیل در گذرگاه تاریخ، اردبیل، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی اردبیل.
۲۵. فخرائی، ابراهیم، (۲۵۳۶ شاهنشاهی)، گیلان در جنبش مشروطیت، تهران، انتشارات کتاب های جیبی.
۲۶. فووریه، ژوآنس، (۱۳۸۵)، سه سال در دربار ایران، ترجمه عباس اقبال، تهران، نشر علم.
۲۷. قدیانی، عباس، (۱۳۸۷)، فرهنگ جامع تاریخ ایران، تهران، انتشارات آرون.
۲۸. کاگه اکی، اوه، (۱۳۹۳)، سفرنامه ایران و ورا رود، با ترجمه هاشم رجب زاده و کینچی ئه اورا، تهران، انتشارات طهوری.
۲۹. کرزن، جرج ناتانیل، (۱۳۶۲)، ایران و قضیه ایران، ترجمه غ. وحید مازندرانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۰. کسروی، احمد، (۱۳۸۷)، تاریخ مشروطه ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۳۱. کمپفر، انگلبرت، (۱۳۶۳)، سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهاندار، تهران، انتشارات خوارزمی.
۳۲. گرمودی، میرزا فتح خان، (۱۳۷۰)، سفرنامه ممسنی، به کوشش فتح الدین فتاحی، تهران، انتشارات مستوفی.
۳۳. گروهی از نویسندگان، (۱۳۸۷)، تاریخ ایران دوره افشار، زند و قاجار، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، انتشارات جامی.
۳۴. گروهی از نویسندگان، (۱۳۹۳)، تاریخ جامع ایران، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
۳۵. لمبتون، آ. ک. س، (۱۳۷۵)، ایران عصر قاجار، ترجمه سیمین فصیحی، تهران، انتشارات گوتنبرگ.
۳۶. لوتی، پیر، (۱۳۷۲)، سفرنامه به سوی اصفهان، ترجمه بدرالدین کتابی، تهران، انتشارات اقبال.
۳۷. محبوبی اردکانی، حسین، (۱۳۷۰)، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۳۸. مدنی، سید جلال الدین، (۱۳۶۹)، تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسن حوزه.
۳۹. مستوفی، عبدالله، (۱۳۸۴)، شرح زندگانی من، تهران، انتشارات زوار.
۴۰. معتضد، خسرو و کسری، نیلوفر، (۱۳۷۹)، سیاست و حرمسرا، تهران، انتشارات علمی.

۴۱. مظفرالدین شاه قاجار، (۱۳۶۲)، دومین سفرنامه مظفرالدین شاه به فرنگ، تحریر ابوالحسن فخرالملک اردلان، تهران، انتشارات کاوش.
۴۲. معاصر، حسن، (۱۳۴۸)، تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، تهران، انتشارات ابن سینا.
۴۳. مونس الدوله، (۱۳۸۰)، خاطرات مونس الدوله، به کوشش سیروس سعدوندیان، تهران، انتشارات زرین.
۴۴. ناطق، هما، (۱۳۸۰)، کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران ۱۸۳۷ - ۱۹۲۱، تهران، انتشارات معاصر پژوهان.
۴۵. نجفی قوچانی، محمدحسن، (۱۳۷۹)، سیاحت شرق و غرب، تهران، انتشارات لوح محفوظ.
۴۶. ویلز، چارلز جیمز، (۱۳۸۸)، ایران در یک قرن پیش (سفرنامه دکتر ویلز)، ترجمه غلامحسین قرگوزلو، تهران، نشر اقبال.
۴۷. ویلسون، سیموئل گراهام، (۱۴۰۰)، زندگی و احوال ایرانیان، ترجمه شهلا طهماسبی، تهران، انتشارات کتاب پنجره.
۴۸. هدایت، مهدی قلی خان، (۱۳۶۱)، خاطرات و خطرات، تهران، نشر کتابفروشی زوار.
۴۹. هدایت، مهدی قلی خان، (۱۳۶۳)، گزارش ایران، به اهتمام محمدعلی صوتی، تهران، نشر نقره.
۵۰. هیل، اف، (۱۳۷۸)، نامه هایی از قهستان، ترجمه محمدحسن گنجی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
۵۱. یغمائی، اقبال، (۲۵۳۷ شاهنشاهی)، شهید راه آزادی سید جمال واعظ اصفهانی، تهران، انتشارات توس.